

اگر آید و فرموده ازین سوال میکنم حبيب من يا جبرئيل
 بشارة ده مرا بشارة ده مرا گفت يا محمد به آن خدای عز و
 جلی و راستی برانگیزد که بهشت بر مجموع پیغمبران عظام تو داده
 در دوی فرموده ترا ازین سوال میکنم حبيب من يا جبرئيل
 بشارة ده مرا بشارة ده مرا گفت يا محمد به آن خدای عز و
 جلی برانگیزد که بهشت بر مجموع آسمان و دیگر عظام کرده است تا اول
 اعدا تو در روند فرموده که این زمان از غم و اندوه خلاص باشم
 يا محمد الموت آنچه فرموده اند بجز آن که بعد ازین از هم جدا
 ندارم **فصلست** که ابو بکر صدیق رضی الله عنه چون
 بلال را از آزاد کرد و این پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را خود
 ساخت و از ذاق رسل و طوائف در دست او کرد و چون
 حضرت رساله صلی الله علیه وسلم وفات یافت صحابه گشتند
 ما از برای خدای و رسول در مدینه می بودیم و ترک بلاد نمود
 کرد و چون شرف از قبا، حضرت رساله صلی الله علیه وسلم
 می یافتیم همه اندوخته و توقیر ما را بل شد و این زمان که خبر
 علیه الصلوة و السلام وفات کرد هر روز که میکرد در فراق او
 ما را وحشت زیاده می شود پس روی آنکه هر کس باز می آید
 خود دویم و در قبا و بلاد متفرق شویم و بلال قصد شام
 کرد و این گفت تو مملوک من بودی و ترا آزاد کردم و تو فلان پیغمبر

ششم

این حدیث در
 مسکن صحیح است

صلی الله علیه وسلم بودی و از ذاق رسل و طوائف در دست تو
 بود پس همچنان خودی و خواننده طومر من باش بلال گفت یا ایها
 بکر اگر مرا آزاد کردی تا در دنیا منفعت من و آل من تا تو اعدا
 کنم و اگر حسبه مرا آزاد کردی تا در دنیا من و آل من را بکنی ابو بکر
 بلو گفت و گفت ترا از آن سبب آزاد کردیم که تو آب
 از خدای یابم و آن در دنیا می خواهم پس بلال متوجه شام
 شد و چند وقت در اینجا اقامه کرد تاگاه شبی پیغمبر صلی الله
 علیه وسلم بخواب دید میفرمود یا بلال از مسایلی ما بیرون
 رفتی و بر ما جدا کردی پس متوجه زیاده ما شو بلال چنانچه میزد
 شد قصد مدینه کرد و در آن تو دیلی فاطمه را گذشت بود و چون
 بجای مدینه رسید با هر کس که ملاقات می شد سلام میکرد و احترام
 ادا می نمود جواب می گفتند یا علی و حسن و حسین
 و ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سلامتی و عافیت اند و از
 یاد فاطمه ساکت می شدند و چون حسن و حسین را دیدند
 از حال فاطمه که جواب گفتند که آنکه الله فی فاطمه او
 متوفی شد بلال فریاد کرد و گفت ای جگر کوش پیغمبر خدای
 عز و جل چه روز ملتی بر رسول خدای شدی و ایار مدینه گشت
 یا بلال با نکل بلوی گفت بعد از قهر با نکل تویم مبالغه و الحاح
 کردند بلال بیاد رفت و مجموع اهل مدینه جمع شدند تا با نکل

عطف
 بنفشه